

مقام امامت؛ ربط بین مقام هو و ظهور و کثرت

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

تلمیذ: بعضی از رفقا سؤالاتی در رابطه با این روایت سیدالشهداء علیه السلام مطرح کردند که با وجود مقام امامت، دیگر چه مقامی بالاتر از امامت هست که دوباره بیاییم یک درجه و مقام دیگری قائل بشویم؟!

استاد: چه منافاتی دارد؟!

تلمیذ: بله، من هم عرض کردم که امامت یک امر ظاهری است ولی چون باطن امامت، ولایت هست و ولایت مقول به تشکیک است و شدت و ضعف دارد شاید آن درجه همان تشدید درجه ولایت باشد. اشکال کردند که ولایت فقط در مقام فناء است و بعد از فناء که ولایت تمام شده است. مثل اینکه شخص فانی یک درجه بیشتر نیست و مراتب ندارد یعنی مقول به تشکیک نیست. پس بالأخره این درجه چه شد؟! البته قبلاً شما یک جمله فرموده بودید که این مربوط به سیر عرضی است.

ذکر مثالی برای ادراک مسئله فناء و بقاء

استاد: بقاء را عرض کرده بودم و مربوط به بقاء

است. در بقاء یک سعه و مسائلی هست که این

مسئله ارتباطی با فناء ندارد. مسئله فناء جهت طولی

سیر انسان است ولی جهت طولی سیر انسان خیلی

مفید نیست! مفید از نظر نرسیدن به مقصود و رسیدن

به مطلوب است اما از نقطه نظر ادراک جذبات

جمالیه و جلالیه و اسماء جلالیه و جمالیه، آن مربوط

به سعه هر شخص است. ببینید کسی که می خواهد

مقامات طولیه را طی کند مثل کسی است که

می خواهد به سمت بحر و دریا برود. برای رفتن

به سمت دریا انسان باید شهرها و بلاد را یکی یکی

پس از دیگری طی کند تا به دریا برسد. حالا که به دریا رسید سیر طولی او تمام شده است و خودش را در دریا می‌اندازد. این کسی که خودش را در دریا می‌اندازد به فناء رسیده است. هر ذاتی بسته به آن سعه‌ای که دارد از این به بعد منتفع می‌شود نه اینکه الآن خودش را در دریا انداخته است. این کسی که خودش را در دریا انداخته است به آن مرتبه فناء و تحول رسیده است ولی صحبت در این است که در آنجا اصلاً ادراک نیست! این فناء قبلاً هم به صورت صور بوده است اما الآن فناء به مقام اثبات برای او محقق شده است یعنی تغییری پیدا نشده است الا اینکه آن تغیر در اجمال و تفصیل بوده است. حالا که به این دریا رسید یک وقتی یک جوجه در دریا می‌افتد، یک وقتی یک مرغ در دریا می‌افتد، یک وقتی یک غاز می‌افتد، یک وقتی یک انسان و یک وقتی یک نهنگ در دریا می‌افتد. همه اینها در دریا هستند ولی هرکدام از اینها به آن مقدار و سعه وجودیشان از این دریا منتفع می‌شوند و به ساحل می‌آیند. یعنی می‌رود از دریا یک مقداری آن چیزها و منافع دریا را می‌بلعد و با خودش برمی‌دارد یا

غوص می‌کند و از آن جواهرات، مرجان، لؤلؤ، مروارید و از آنچه که در این بحر هست اقتباس می‌کند و به اینجا می‌آید. هر کسی به اندازه سعه‌اش آنچه که به ساحل آورده است قیمت دارد.

بقاء؛ میزان ارتفاع و تمایز هر شخص

خدمتتان عرض کردم پس همیشه بقاء است که میزان برای ارتفاع و آن تمایز و آن جهات متمیزه هر شخص است والا در جنبه فناء بله، هر ذاتی که به فناء برسد تبدل ماهیت برای آن ذات حاصل شده است؛ یعنی مقام جهل به مقام علم متبدل شده است. منظور از فناء این است. فرق بین عارف و عاقل با جاهل، فرق بین عالم و جاهل است و هیچ تفاوتی ندارد منتها علم او علم حصولی است و علم این علم حضوری است. علم او علم تحصیلی است و علم این علم شهودی و وجدانی است و آن علم شهودی و وجدانی به واسطه تغییر و تحول است که در او پیدا می‌شود و وقتی که از این تغییر و تحول تعلق به ماده کم می‌شود و مدام به تجرد و انبساط نزدیک می‌شود لازمه این ادراک معارف و صفات جمالیه و جلالیه است؛ یعنی ظهور آن صفات جمالیه و جلالیه

به واسطه این تغییر و تحول در نفس هست. حالا این ذوات مقدسه ائمه علیهم السّلام و به طور کلی چهارده معصوم از نقطه نظر و جهت مسئله امامت، ولایت تکوینی، احاطه بر همه موجودات و واسطه فیض برای مقام احدیت و واحدیت، آن واسطه فیض که مقام واحدیت است و مقام بروز و ظهور وجودات مقیده و محدده و تعینات در همه عوالم مجرده و مادی است اینها آن واسطه هستند و آن حلقه رابط، این وجود امام علیه السّلام است، نه وجود ظاهری بلکه همان وجود نفسی او که همان ولایت است و مسئله ولایت قائم به آن وجود نفسی است و آن وجود نفسی واسطه بین نزول وجود و شکل پذیری و تصویر پذیری وجود است که یک واسطه می خواهد حالا مقام اراده و مشیت است، ولایت است، نور اول است، عقل اول است، صادر اول است و یا واحدیت است تمام اینها را آن مسئله ولایت تشکیل می دهد که مسئله ولایت جنبه واسطیت بین ظهورات و مقام هو هویت دارد. آن جنبه وساطت که لا اسم و لا رسم و لا تعین و لا اشاره و لا صراحة و لا کنایه و لا تمیز و لا تبعیض تمام این مرتبه ای

که از اوصاف آن مرتبه در همهٔ جهت اطلاق است که از او تعبیر به مقام عماء و هو می‌شود، آن واسطه‌ای که این مقام را به صورت درمی‌آورد، ما همه صور آن وجود نازلهٔ مقام احدیت هستیم. آن مقام احدیت به وجود صمدیت و اطلاقی خودش الآن مقید شده است، آن واسطهٔ برای تقیید، وجود امام علیه‌السّلام است.

پس وجود امام علیه‌السّلام خودش اول مقید است که به او صادر اول می‌گویند که بحث ما در همین هست که صادر اول باید از سنخ علت باشد، این صادر اول است. این صادر اول که عبارت از آن نفس امام علیه‌السّلام است که نفس ولوی اوست این نفس ولوی اوست که موجب می‌شود تعینات ارتباط با آن مقام هو و احدیت را پیدا کنند. این امام علیه‌السّلام می‌شود.

تفاوت ائمه در مقام بقاء

اما تمام این مسئله مربوط به مقام بقاء است و به فناء دیگر ارتباطی ندارد. چون خود امام از یک طرف متصل به مسئلهٔ فناء ذاتی است و طرف دیگر آن متصل به آن تنازلات وجود در همهٔ مراتب تجرد و

تعلق شهودی است. در مقام بقاء است که ائمه تفاوت پیدا می کنند و هر کدام از آنها مظهریت صفات مختلفه را دارند. خصوصیات دو امام خصوصیات واحده نیست. امیرالمؤمنین علیه السّلام خیلی دعابه و مزّاح بود اما پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم این طور نبود و خیال نمی کنم حضرت سجاد علیه السّلام در همه عمرش هم یک مزاح کرده باشد! با این اوضاعی که ما می بینیم، همه اش گریه و صحیفه سجادیه بوده است و این طور بوده اند! اما همیشه مردم امیرالمؤمنین را می دیدند که می خندد! با این شوخی می کرد و با آن چیز می کرد. امام صادق علیه السّلام یک نحوه حال داشت. امام رضا علیه السّلام یک نحوه حال داشت. امام زمان عجل الله تعالی فرجه را نمی دانیم در چه حالتی هست خلاصه از او بترسیم یا نترسیم! این را نمی دانیم اما حالا هر چه هست امام زمان همه را دارد! گفت: آنچه خوبان همه دارند [تو تنها داری]! روایت داریم که امام زمان علیه السّلام از همه برداشته و همه را جمع

کرده است!^۱ خلاصه با ما کنار می آید! خیلی نباید از امام زمان بترسیم چون رثوف است! از او رثوف تر چه کسی هست؟! این مسئله هست که وجود هر مظهري به امتناع عقلي بايد با وجود مظهر ديگر تفاوت داشته باشد. اين يکسان بودن و تساوي امتناع عقلي دارد.

کیفیت شفاعت ائمه علیهم السّلام

روی این حساب هرکدام از ائمه دارای یک سعه خاص و کیفیت خاص وجودی هستند و در عین آن ولایتشان ممکن است که در بعضی از جهات و صفات و اسماء کلیه یکی از اینها بر بعضی از جهات دیگر غلبه داشته باشند. چون اسماء لا یتناهی است. حالا در مسئله سیدالشهداء علیه السّلام با حفظ سِمَت امامت، خدا خطاب می کند که یک مراتب و خصوصياتی در اینجا هست که آن خصوصيات، خصوصياتی است که از ناحیه پروردگار افاضه می شود و از کسی دیگر نیست. پروردگار آن خصوصیت را به تو می دهد و آن خصوصیت مقام

۱. موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السّلام، ص ۶۶۸ - ۶۶۹، ح ۷۱۰.

شفاعت یعنی رسیدن به یک مرتبه‌ای که گرچه همه ائمه از نقطه نظر شفاعت دارای مقام شفاعت هستند و مسئله شفاعت مسئله ولایت است، شاید شفاعتی که در ائمه باشد یک شفاعت محدودی باشد. شاید مثلاً امام علیه‌السلام حتی قدرتش را داشته باشد که شفاعت کند اما اذن به این قدرت به او داده نمی‌شود و به امام حسین علیه‌السلام اذن اِعمال داده می‌شود. یعنی آنچه که در نفسش می‌بیند، او را عمل می‌کند، در نفس نمی‌بیند الآن نسبت به این مسئله به خصوص شفاعت کند نه اینکه نتواند! نتوانستن فرق می‌کند. چیزی برای امام نتوانستن ندارد. بین امام جواد و امام حسین علیه‌السلام از این نقطه نظر فرق نمی‌کند و هر دو یکی هستند ولی آن حالتی را که خدا با آن حالت - جنبه خضر و موسی علیهما‌السلام اگر یادتان باشد - اجازه این اِعمال را می‌دهد آن حالتش را شاید در سیدالشهداء به واسطه این قضیه قرار داده است و این یک نحوه توسعه در وجود است.

تلمیح: قبل از اینکه به شهادت برسند این حالت شفاعت یعنی حالت اِذن اِعمال شفاعت را نداشتند؟

استاد: طبعاً همه آنچه را که ائمه دارند اینها مراتب دفعی که نیست! مراتب اینها تفاوت می‌کند و

حالات اینها متفاوت است. یعنی با حفظ مسئله امامت حالات بقاء آنها متفاوت است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام حالاتش متفاوت بوده است و حالات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم متفاوت بوده است. در عین اینکه بعد از فناء بوده است در عین حال حالتش با حالت هنگام فوت فرق داشته است! اینها حالاتی است که مدام یکی پس از دیگری سیر در اسماء و آن ذات می‌کند. این سیر در اسماء اصلاً لا یتناهی^۱ است یعنی ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱ حتی برای رسول خدا الآن دارد تجلی می‌کند!

تلمیذ: پس در مورد امام زمان عجل الله تعالی فرجه تفریباً می‌توانیم بگوییم که تمام اسماء را می‌تواند به منصه ظهور در بیاورد، به غیر از ائمه دیگر. این حضرات ائمه دیگر نمی‌توانند مثل امام زمان بنا بر فرمایشی که کردید به منصه ظهور در بیاورند چون سعه ایشان وسیع‌تر از سعه آباء ایشان است؟

استاد: بله، فرض کنید امام زمان علیه‌السلام یک

هم‌چنین وضعیتی دارد شاید حضرت سجاد

علیه‌السلام نداشته باشد و حضرت سجاد با آن حال

و وضع و کیفیتشان شاید این‌طور نبودند!

تلمیذ: پس در حقیقت این فرمایشی که کراراً می‌فرمودید، شاکله به سعه برمی‌گردد.

استاد: بله، به معنای سعه است.

تلمیذ: بعد مگر امامت بعد از طی اسفار اربعه نیست؟! پس چطور خداوند در قرآن به حضرت ابراهیم علیه‌السلام اطلاق امامت کرد؟! اگر امامت مقیده باشد که همه انبیاء دارند و اگر امامت مطلقه باشد هنوز خود ایشان نرسیدند.

۱. سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۵۱:

«هر روز خداوند در اراده خاص و شأن جدیدی است.»

استاد: ﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۱

[حضرت ابراهیم] دیگر امام است!

تلمیذ: خب اسفار اربعه را که طی نکرده است!

استاد: چرا طی کرده است.

تلمیذ: حضرت ابراهیم طی کرده است؟!!

استاد: بله، طی کرده است. ایشان هم طی کرده

است منتها مقام ثبوت یک مقام بالاتری است. ببینید

طی کردن اسفار اربعه و هر کدام از این سفرها به این

معنا نیست که از یک نقطه شروع کند و به یک نقطه

ختم بشود و فقط آن مسئله فناء ذاتی است که در سیر

طولی انجام می دهد اما سیر **من الحق فی الحق**

بالحق آنها اصلاً لا یتناهی است! ممکن است قدری

را طی کرده.

بی انتها بودن سیر در ذات و اسماء

تلمیذ: در همان مسیری که دارد به سوی سفر **من الخلق إلى الحق** می رود ممکن است تمام آن سه سفر را هم همراه با خودش [داشته باشد] همان طور که فرمودید.

استاد: طی کردن یعنی از آن وادی و از آن عالم

چشیدن والا سیر در ذات و اسماء انتها ندارد. حتی

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم هم الآن دارد

می رود! تا قیام قیامت هم انتها ندارد تا خدا خدایی

می کند انتها ندارد. یعنی شما به یک رتبه برسید یا

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۴. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۰۸:

«خداوند گفت: من قرار دهنده می باشم تو را امام برای مردم!»

پیغمبر در قیامت به یک رتبه برسد که معرفت او دیگر به آن رتبه ختم بشود آیا یک هم‌چنین چیزی می‌شود که معرفت او نسبت به پروردگار ختم بشود و دیگر آخر خط هست؟! بگوید که خدایا آنچه که باید از تو بدانم دیگر دانستم و بعد از این دیگر مسئله‌ای نیست! «**رَبِّ زِدْنِي فَيْكَ تَحِيَّراً**»^۱ چیست؟! این است که اصلاً انتها ندارد. وجود انتها ندارد! اگر پیغمبر حتی به یک نقطه‌ای برسد که معارفش تمام بشود خدا ناقص است!

تلمیذ: پس این سفر حضرت ابراهیم علیه‌السلام قبل از وصول به مقام فناء در ذات سه سفر دیگری را به صورت ناقص طی کرده است؟

استاد: بله، هم زمان با او - نه ناقص - به مقدار سعه خودش طی کرده است.

تلمیذ: همه انبیاء همین‌طور هستند و آن ولایت جزئی می‌شود؟!!

استاد: نه خیر، انبیاء اصلاً فناء ذاتی نداشتند!

تلمیذ: حضرت ابراهیم هم نداشت! فرمودید که حالاتش را داشت.

استاد: چرا؛ فناء ذاتی را داشت اما آن به مرتبه

تکامل که واقعاً به معنای ملکه بشود [نبوده است]

لذا انبیاء دیگر حتی فناء ذاتی هم نداشتند و حتی

^۱ . فتوحات مکّیه، ج ۱، ص ۲۷۱ و ۲۷۲؛ ج ۲، ص ۵۴۵؛ فصوص الحکم، ص ۷۳؛ مرصاد العباد، ص ۳۲۶؛ شرح الاسماء الحسنی، ملاّ هادی سبزواری، ص ۵۳۵.

به عنوان حال هم نبوده است.

ذو مراتب بودن ولایت تکوینی

تلمیذ: پس این ولایت کلیه تکوینی که در مورد حضرات ائمه اثبات می‌کنیم برای کدام مقام است؟! مقام فناء در ذات است یا مقام تکمیل این اسفار اربعه است؟!!

استاد: اصلاً ولایت تکوینی به فناء بر نمی‌گردد،
برای بقاء است.

تلمیذ: همان سه سفر دیگر است که در لا هو دارد می‌رود.

استاد: بله، اصلاً به فناء کاری ندارد.

تلمیذ: بنابراین ولایت تکوینی ذو مراتب می‌شود؟

استاد: بله بله، آن مراتب دارد و یکسان نیست.
ولایت تکوینی پیغمبر با ولایت تکوینی برای ائمه
هر کدام از آنها تفاوت دارد یعنی می‌خواهم این را
حضورتان عرض کنم که ممکن است در عین اینکه
یک امام علیه‌السّلام ولایت تکوینی و اشراف نسبت
به همه موجودات دارد ممکن است سعه امام دیگر
به نحوی باشد که با وجود همان ولایت تکوینی
اشراف بیشتری داشته باشد.

تلمیذ: همان طور که اشاره کردید، پس می‌توانیم بگوییم که حضرت صاحب الامر از جنبه سعه وجود از خود امیرالمؤمنین هم [بالتر است]؟!!

استاد: نمی‌توانیم بگوییم که از امیرالمؤمنین بالاتر
است ولی از سایر ائمه روایات داریم که سعه
حضرت بیشتر است.^۱

تلمیذ: نمی‌توانیم بگوییم یا نیست؟!!

^۱ . جهت اطلاع رجوع شود به دلائل الإمامة، ص ۴۵۳؛ بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۶۲.

استاد: نه، نیست. امیرالمؤمنین و پیغمبر حسابشان جدا است. حالا از خودش پرسید! شما که بالأخره... از خود امام زمان پرسید که یا بن رسول الله شما بالاتر هستید؟! می گوید که خجالت بکش، بنشین! در قضیه حاج علی بغدادی هست در مفاتیح دارد که حضرت تشریف آوردند - به عبارت دیگر باید بگوییم که مشرف شدند چون بالأخره زیارت پدرانشان بود - نزد موسی بن جعفر و امام جواد علیهما السلام و گفتند که سلام کن. یکی یکی سلام کردند. بعد گفتند که حالا به امامت سلام کن. آن هم گفت که السلام علیک یا حجة بن الحسن. بعد حضرت گفتند: علیک السلام و این هم نفهمید که حضرت دارد جوابش را می دهد! بعد با خودش می گوید که من دیدم به امام حسن عسکری علیه السلام رسید دیگر دوازدهمی را نگفت! حالا گاهی حضرت شوخی هم می کند، بالأخره.

تلمیذ: عاشق قهر و مهر شما هردوتای آن هستیم و فرق نمی کند.

استاد: بنده؟!!

تلمیذ: نه، منظور اولیاء بود!

تلمیذ: آقا بعضی از رفقا به من ایراد می کنند که شما خدمت استاد بی ادب هستی. می گویم که چون قضا آید عقل آدم هم می رود. خب چرا همین صاحب خانه عقل را می برد تا ما بی ادبی کنیم؟!!

استاد: نه آقا.

تلمیذ: این فرمایشی که در چند جلسه قبل سؤال شد که زنانی هستند که به کمال رسیده‌اند و اسفار اربعه را طی کرده‌اند. یک نمونه آن حضرت زینب سلام‌الله‌علیها و مسلم مادر بزرگوارشان حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها اسفار اربعه را طی کرده بودند. پس چرا در روایت داریم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت زهرا فرمودند که علی را به غضب درنیاور والا من غضبناک می‌شوم؟!^۱ کسی که به مقام ولایت رسیده است اگر به شاکله برگردیم خب هر کسی یک شاکله‌ای دارد بعد اینجا چطور تهدید می‌کند؟! و اگر به شاکله بر نمی‌گردیم پس فاطمه به کمال نرسیده است و این تهدید پیغمبر به حضرت زهرا برای چیست؟!

استاد: برگشت تمام اینها به بقاء است و هیچ کدام مسئله‌ای نیست. در آن نحوه بقائی که دارند هر کدام از اینها متفاوت هستند و این فقط اختصاص به اینجا ندارد یا فرض کنید در آن موردی که حضرت زهرا به امیرالمؤمنین علیه‌السلام اعتراض کرد: **«اشْتَمَلَتْ شِمْلَةَ الْجَنِينِ، وَ قَعَدَتْ حُجْرَةَ الظَّنِّينِ، نَقَضَتْ قَادِمَةَ الْأَجَدَلِ...»**^۲ این یک مسئله‌ای است که جای صحبت دارد و این راجع به مسئله بقاء است. حضرت زهرا اصلاً در این عالم بقاء پیدا نکرد! یعنی آن جنبه بقاء و استیلاء بر عالم بقاء اصلاً در او محقق نشد که رفت و اصلاً کل سیر حضرت در اینجا و حالتی که داشت یک حالت فناء بود و این فناء همراه با نزول در کثرت بود و همین‌طور یک حالت رفت و برگشتی بود و اینجاست که آن مسئله به همان لطافت و سعه وجودی آن حضرت بر می‌گردد که آن

^۱ . الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۵۷.

^۲ . مناقب آل ابی طالب علیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۰۸؛ مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۳۸۸.

سعه به نحوی هست گاهی اوقات که تحمل اسماء
جلالیه دیگر خیلی برایش مشکل می شود و در زمان
حضرت زهرا اسماء جلالیه پروردگار خیلی بر آن
حضرت آمد و دیگر تحمل حضرت را تمام کرده
بود. امیرالمؤمنین به ملاحظه همان سعه و جودی اش
اینها را تحمل می کرد ولی حضرت زهرا دیگر
نمی توانست تحمل بکند و از آن طرف هم می دید و
این احساس را داشت که تغییر بدهد و اوضاع را
عوض بکند و می دید که می شود یعنی یک هم چنین
حالتی داشت و از آن طرف می دید که امام
امیرالمؤمنین است و باید از این دریچه باشد لذا آن
جنبه صلاح را می خواهد از ناحیه امیرالمؤمنین
اعمال کند اما حضرت می ایستاد و چیز نمی کرد، لذا
فشار می آورد! مسئله خیلی مسئله مهمی است!
خیلی مسئله مهمی است! شما تصور بکنید آقا این
قضیه...! چه عرض کنم و چه بگویم؟!!

خدا شاهد است که من باینکه شبها تا صبح
خوابم نمی برد از اوضاعی که می دیدم که در شرف
تکوین هست! شبها تا صبح خوابم نمی برد!

قضایایی را که می‌دیدم که می‌خواهد انجام بشود و
مسائلی را که می‌دیدم تا جایی که دیگر حتی
مشکلاتی پیدا کردیم! خلاصه که اگر بخواهد به این
وضع باشد شاید زندگی دیگر برای خیلی‌ها غیر
مقدور بود! ناراحتی معده پیدا کردیم و اعصابمان
خراب شد و چه و چه شد. وقتی که به مشهد
می‌رفتیم و می‌آمدیم، آنهایی که به استقبال ما
می‌آمدند می‌گفتند که آقا از همان دور که شما را
دیدیم فلان...! آقا می‌رفتم و صبح تا شب صحبت
می‌کردم یک جریانی که به نتیجه می‌رسیدیم فردا
صبح که می‌رفتم می‌دیدم که انگار نه‌انگار که اصلاً
ملاقاتی شده است! هیچ! اینها چنان ما را خورد
می‌کرد که من احساس می‌کردم چه وقایعی در شرف
تکوین هست! اینها را شوخی نمی‌کنم آقا اینها را
می‌دیدم! چه مسائلی دارد روی می‌دهد و چه
دست‌هایی دارد برای رسیدن به مطامع به کار می‌افتد!
خلاصه سربسته [چیزهایی را گفته‌ام] اما باز مطالبی
که بر من گذشته است را تابه‌حال باز نکردم! خیال
نکنید [همه را گفته‌ام] این چیزهایی که تابه‌حال از
من شنیده‌اید ده درصد قضیه نیست! نود درصد را

نگفتم و نخواهم گفت و هیچ وقت این را نخواهم گفت که مسئله از چه قرار بود! ده درصد آن اینهایی بود که تابه حال شنیده‌اید. داد و بیدادها و فحش‌های ما و فلان و این چیزها اما آنچه که بود و از درون داشت ما را داغان می‌کرد خب این حرف‌ها را به کسی نمی‌گفتم و می‌دیدم این اوضاع هست!

آقا اتفاق می‌افتاد که ظهر به مشهد می‌رفتم و شب به طهران برمی‌گشتم. چند ساعت؟ چهار پنج ساعت [آنجا بودیم] می‌دیدم اگر این سفر را روم یک جریانی پیش می‌آید! خلاصه خیلی اوضاع [سختی] بود. تمام اینها برای چه بود؟! برای یک برنامه‌ای که پدر ما یک مدتی چند سالی آمد و چندتا شاگرد تربیت کرد و رفت. مگر غیر از این است؟! و بعد هم دیدم دارم ازبین می‌روم و دیگر مأموریت آمد که گفتند که بساز و حرف زن. شما ببینید یک پیغمبر بیاید ۲۳ سال در میان مردم کفر و شرک را ازبین ببرد، بت‌ها را بشکند، جنگ بکند، نود زخم شمشیر به امیرالمؤمنین در جنگ احد بخورد،^۱ اسلام تا روم

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۱۶؛ آموزه‌های ولایت، ج ۱، ص ۷۴.

برود و از آن طرف نمی‌دانم تا کجا برود و بیاید
ولایت را تثبیت بکند تمام این مسائل و اوضاع را نگه
دارند و آدم اینجا همین‌طور بماند خب چیست؟!
همه مردم مثل الاغ و گاو گوساله هستند! واقعاً اگر
کسی این درد را احساس بکند آن کیست؟ آن
حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها است!

من به یک نفر وقتی خیلی دلم سوخت گفتم که
والله حالا فهمیدم چه کسی پسر آقا سید محمد حسین
هست! من هستم نه شما! بعد از این همه، این کار را
می‌کنند؟! شما دل می‌سوزانید؟! شما می‌دانید راه آقا
به خطر افتاده است و فلان؟! شما که بعد پنج سال
فلان می‌کنید و فلان نمی‌کنید؟! شما برای مسیر آقا
دل می‌سوزانید؟! خب چه کسی [دل می‌سوزاند]؟!
یکی دستش به کمرش هست و یکی هم در خیابان
راه می‌رود و اصلاً طوری‌اش نیست! حالا بلا تشبیه
بلا تشبیه بلا تشبیه بلا تشبیه یک میلیارد بلا تشبیه
دارم این را می‌گویم که من روی چه انگیزه و عرقی
می‌آمدم این کار را می‌کردم، به خاطر انتسابم به ایشان
بود و اگر انتسابم نبود باید که همین انجام بشود. من
یک مرتبه به یک عده از رفقا گفتم که والله به خدا

قسم شما رفیق من نیستید! اگر رفیق من بودید بار به
گردن من نمی گذاشتید بار برمی داشتید! وقتی
می گویم که این کار را نکنید چرا رفتید کردید؟! این
بار برداشتن است؟! این رفاقت است؟! دارم
می گویم که آقا این کار را نکن! آقا این کار را نکن
این اشکال دارد؟! آقا شما در مجلس این کار را انجام
نده. آقا شما در خیابان این کار را نکن. آقا شما این
حرف را به این زن. من به طرف می گفتم که آقا تو
این حرف را زن بعد بلند می شد می رفت می زد! ما
نمی فهمیدیم چه کنیم؟! آقا بنده آقا سید محسن دارم
می گویم که این حرف را زن! این حرفی که تو داری
می زنی داری بار من را زیاد می کنی! خب این از باب
دلسوزی نیست! اگر تو به من محبت داری.... دیگر
رها کنیم!

خب آن حال اقتضاء می کرد که انسان روی
اعصاب فشار بیاورد و بالا برود داد بزند که ای پیر!
ای پیغمبر! بیا اسلام رفت و فلان شد و چه شد! به
ما می خندیدند و [می گفتند که] آقا سید محسن
تندرو است و آقا سید محسن فلان می کند و باید

مدارا کرد! یعنی چه باید مدارا کرد؟! چه چیزی را
مدارا کنیم؟! فوت کرد به هوا رفت چه مدارایی
کنیم؟! یک عده آمدند و... من نمی خواستم با قضیه
کلنجار بروم از اینکه چه نامردی‌هایی کردند آقا!
واقعاً چه نامردی‌هایی که کردند! یکی از قوم
وخویش‌های ما سه هفته پیش از طهران به من تلفن
می‌کند [می‌گوید که] فلانی آن آقا سید محسنی که ما
توقع داشتیم این، آن نیست! گفتم که فاتحه آن را
بخوانید آن دیگر تمام شد! چرا؟ چون الآن می‌بینم
وضع عوض شده است! الآن همان حال هست ولی
یک خرده با سبب زمینی و پوست کلفتی همان
هست!

لذا الآن هم دارم همان کار را انجام می‌دهم. در
همین سفر اخیرم به مشهد یک قضایایی را مشاهده
کردم که همان کاری را که سابق می‌کردم همان کار
را چند شب پیش انجام دادم ولی خیلی با آرامش و
راحتی [انجام دادم]. می‌خواهید قبول کنید
می‌خواهید قبول نکنید! چرا ما مدام بیاییم
حرص و جوش بخوریم؟! دیگران یک خرده وفق
بدهند و بیایند به ما اشکال بگیرند. اگر اشکال

نمی گیرند چرا آخر انسان به حرف گوش ندهد؟! چرا بیاید اِعمال نفسانیات بکند؟! و بعد هم [بگویند که] ما دنباله‌رو آقا هستیم. خب بیخود دنباله‌رو آقا هستید! چه موقع آقا گفت که یک هم‌چنین کاری بکنید؟! چه موقع آقا می‌گوید که آبروی مردم را ببرید؟! چه موقع آقا می‌گوید که حالا که به آقا منتسب هستید پس دستتان باز است برای اینکه هتک احترام هر شخصی را بکنید و حیثیت [او را زیر سؤال ببرید]؟! بابا اشکالات ما به دیگران به‌خاطر این بود که رفقا همه برادران ما هستند، حیثیت همه باید محفوظ باشد، دلیلی ندارد که حالا ما انتساب به آقا داریم پس شمشیر بکشیم یکی از این طرف و یکی از آن طرف... اینکه نمی‌شود! منتها هر چیزی باید روی حساب و قاعده و نظم باشد و قاعده‌اش باید به این کیفیت و به این نحو باشد اما الآن نه، الآن این مسئله به‌نحو دیگری هست ولی همان تکلیف و روش به همان کیفیت هست ولی در آن داد و بیداد و حرص و جوش خوردن نیست! حرص و جوش هست اما با یک بینش و روش و فهم دیگر در آن

هست.

فرق امیرالمؤمنین با حضرت زهرا در تحمل واردات جلالیه

جریان حضرت زهرا سلام الله علیها هم همین بود. آنچه را که حضرت زهرا می فهمید امیرالمؤمنین علیه السلام هم همان را می فهمید نه اینکه حضرت زهرا غیر از امیرالمؤمنین بفهمد و این دو روش و دو بینش متضاد باشد. آن حالت سعه و ادراک مسائل و واردات جلالیه در امیرالمؤمنین به نحوی بود که تحمل اینها را می کرد اما حضرت زهرا نمی توانست تحمل کند.

فرق فقط این بود والا فرق در بینش که نبود! من می دیدم یک عده دارند می آیند و با اظهار چاپلوسی و سالوسی جلوی بقیه خودشان را جا می دهند و با زیرکی می روند کار انجام می دهند! از آن طرف یک طور دیگر به این می گویند و از آن طرف یک طور دیگر می گویند. آقا من اینها را می دیدم! من در بیت بودم شما نمی دیدید یا کمی از آن را می دیدید اما ما قشنگ احساس می کردیم! آقا هرچه می گفتیم فایده نداشت ای بابا! عجب گیری کردیم! می گفتم که آقا شما این طرف را جلوی من حاضر کنید. [می گفتند

که [نه نه نه!!] [می گویم که] پس باید حرف من را قبول کنید! [می گویند که] باشد. خب ترتیب اثر بدهید! [می گویند که] باشد اما می دیدیم فردا یک طور دیگری شد! گفت:

جهان را جهان دار دارد خراب *** بهانه است کاوس و افراسیاب^۱

هرچه می خواهد بشود، چه کار کنیم؟! کلاه خودمان را باد نبرد! بعد دیدم که واقعاً جای شکرش باقی بود. واقعاً اگر این مسائل اتفاق نمی افتاد الآن ما با چه افرادی در تماس و ارتباط بودیم؟! و وقتمان را باید با چه افرادی می گذرانیدیم؟! اول جلسه ای که خانم ها در منزلمان آمدند گفتم که - نمی دانم گوش دادید یا نه - بر این اساس من این جلسه را می گذارم که مسائل و اشکالاتی که به نظر شما می رسد را در جلسه بعد بیااید مطرح کنید. اگر بخواهید بیااید بگویید که هرچه آقا گفت، اینجا نیاید! چون وقت بنده تلف می شود! همین طور خیلی صریحاً به این خانم ها گفتم: ببخشید ها! خب بنده وقتم تلف می شود. می خواهم از این آمدن یک اثری بینم.

^۱. منسوب به فردوسی.

حرفی که می‌زنم بروید روی آن یک ماه فکر کنید
و با شوهرانتان مطرح کنید و فلان کنید اگر اشکالی
می‌بینید آن اشکال را بیایید در جلسه بگویید، نه اینکه
حالا بگویید بلکه بنویسید به من بدهید و من
اشکالات را دسته‌بندی می‌کنم و بعد راجع به آن
صحبت می‌کنم. چرا؟ به خاطر اینکه با یک مسیری
[جلو برویم] که در آن فهم زیاد بشود. نرسیم به یک
جایی که بردارند زنا کنند بعد بردارند توجیه کنند!
کارمان به آنجا نرسد! نرسیم به یک جهتی که هر
کسی هر غلطی و مزخرفی و قبیحی را بخواهد انجام
بدهد و بخواهیم به بهانه دفاع از کذا و کذا توجیه
کنیم! نمی‌خواهیم به آنجا برسد. می‌خواهیم
مسیرمان همیشه مستقیم باشد و در تخیلات خودمان
آنچه که می‌فهمیم باید به این اساس باشد.

من در همین مشهد که بودم یک چیزی شنیدم که
خلاصه مثلاً اگر بخواهید جلسه زنانه‌ای باشد باید
در این جلسه زنانه بی‌شرط و شروط حرف و نقل
نباشد. گفتم که نه خیر! یک هم‌چنین چیزی نیست!
گفتم که من که مثلاً قضایا با بنده ارتباط دارد، بنده
در جلسه زنان شرط اول را انتقاد گذاشتم! گفتم که

اگر کسی انتقاد نمی‌کند نیاید! چون وقت من تلف می‌شود و خیلی صریح گفتم! بروید از حرف‌های من اشکال دریاورید بعد بیاید که من بفهمم فهمیدید یا نفهمیدید و متوجه شدید و توانستم مطلب را برسانم؟! چون ممکن است انسان گاهی اوقات خبط لسان داشته باشد و مسئله را چیز نکند. ما یک قضیه‌ای در شب سوم آقا گفتیم، هنوز که هنوز است به آن مبتلا هستیم! قضیه وصایت و این حرف‌ها! من اعتراف می‌کنم شاید در این قضیه غلو کرده باشم. این اشکال ندارد البته جهتش همان جهتی است که گفتم که برای حفظ اینها بود. حالا چرا انسان بخواهد به نحوه‌ای صحبت بکند که جای شبهه و فلان و این حرف‌ها باشد؟! چرا انسان با فهم جلو نرود؟! چرا باید فقط معارف را در محدوده تعبّد نگاه کنیم؟! چه کسی آمده یک هم‌چنین قانونی آورده است؟! خود پیغمبر به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گفت که اگر اشکالی داری از من اشکال کن! جلوی همه می‌گفت!

اینها مسائل فطری است! دکتر سجادی به من

می‌گوید که آقا مگر امیرالمؤمنین بالای منبر نمی‌گفت که اگر اشکال به من دارید بکنید. بلند می‌شدند می‌گفتند که یا علی این کار را کردی. چرا ما نباید این حرف را به افرادی که ناخن امیرالمؤمنین هم نمی‌شوند [نگوییم]؟! و این حق را از مردم سلب کردند و هر کسی بخواهد حرف بزند را... این حرف درستی است آقا! جایی که امیرالمؤمنین دارد فهم و ادراک و بینش مردم را باز می‌کند چرا باید در سر مردم بزنیم؟! چرا مدام بیاییم آن فهم را منجمد، مرگد، محدود و مقید کنیم؟! چه اشکال دارد که شما اشکالی که نسبت به من به نظرت می‌رسد را بیایی بگویی که آقا اینجا شما این اشکال هست؟! اگر جواب دارم می‌دهم و اگر جواب ندارم باید قبول کنم. انسان مجبور نیست هر اشکالی را قبول کند [می‌گویم که] این هم جوابش است. اگر جواب نداشته باشم جوابش همین است که می‌گویم که ندارم. این آن چیزی بود که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در زمان حیاتشان به دنبال این مسئله بودند و افراد به راه دیگر می‌رفتند! این همان بود و ما می‌دیدیم که نه، [می‌گفتند که] کسی به اینجا

می‌آید نباید سرش را بلند کند، ما این چیزها را
نداشتیم! آقا هم در زمان حیاتشان این حرف‌ها را
نزدند! این یعنی چه؟! آخر بر فرض اگر هم کسی
این حرف را می‌زند ید و بیضایش را داشته باشد باز
عیب ندارد! یکی باید باشد! آخر وقتی که طرف
هنوز در عدالت یک نفر شک دارد چطور بیاید سرش
را بلند نکند؟!!

خلاصه راه، راه صحیح نبود و مسیر، مسیر
صحیحی نبود و همان مسیر هم الآن هست و هیچ
تغییری نکرده است. من همین هستم و با همین
روش به مشهد رفتم متوجه جریانی شدم. دیدم این
جریان با مسیر ما اختلاف دارد، صاف قطعش کردم!
گفتم که جلسات خانم‌ها تعطیل باشد. نگفتم که
تعطیل بشود گفتم که به نظر بنده جلسات به صلاح
نیست. هر کسی خودش با شوهرش می‌داند باز
نگفتم که بنده می‌گویم که تعطیل است. اگر از نظر
بنده می‌خواهید بدانید از نظر بنده تعطیل است.
شوهرش هر کسی خودش می‌داند که عیالش را
بفرستد جلسه برود یا نفرستد. من که نمی‌توانم... ما

امر و نهی نداریم! همین قدر که حق دارم نسبت به نظرات خودم بایستم یعنی این حق را هم ندارم؟! یعنی باید نظرات صغری و کبری خانم را بپسندم؟! این مقدار که حق من است. طبیعی ترین حق طبیعی یک شخص این است که روی نظرات خودش بایستد.

حالا روی نظر شخصی بنده یک نفر می آید چماق را می گیرد یکی به آن می زند و یکی هم به آن می زند این طور که نمی شود! و همین حرف را هم به شخصی که آمده بود زدم. یک بنده خدایی اینجا آمده بود حالا اسم نمی برم. گفتم که برای ما متابعت از مسیر و مکتب مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - مهم است. مکتب آقا مکتب حریت و آزادی در چیز بود. کسی مکاشفه دارد به من ارتباطی ندارد. بنده بر طبق عقل و فهمم انجام می دهم. حالا یکی مکاشفه کرده است که بیاید شراب بخورد بنده باید بگویم که آقا خوب کاری می کنید؟! نه خیر، غلط هم می کنید و اگر حاکم شرع باشم هشتاد تازیانهات هم می زنم! این حرف ها نیست! دلیل بیاور کارت درست است می پذیریم. دلیل نیاوری نمی پذیریم. ما که هنوز

معرفت به اولیاء الله پیدا نکردیم ما جزو اولیاء الله هستیم؟! هر وقت از اولیاء الله شدیم... اگر بخواهیم یک جا کوتاه بیایم به اصل قضیه لطمه زدیم. نمی‌توانیم کوتاه بیایم و آن دیگر فرق نمی‌کند؛ پنج‌ساله باشد و پنجاه‌ساله باشد یکی است. اشکال، اشکال است و ظلم، ظلم است حالا هر کسی می‌خواهد باشد و هر کسی این وسط دراز بشود، فرقی نداریم. ظلم، ظلم است و هر مسئله و عمل خلافی مطرح بشود خلاف، خلاف است. حالا هر کسی می‌خواهد باشد.

[می‌گفتند که] آقا تند است و تند آمده است. تند چیست؟! خب من تند آمدم کندش چه چیزی بود؟! کندش این بود که هر کاری که دلمان می‌خواهد و هر غلطی دلمان می‌خواهد بکنیم و بعد هم ماست مالی بکنیم و بعد هم راحت بیایم بگذریم و اسممان را هم دنباله‌رو آقا بگذاریم. این کندش است؟! نه آقا جان ما این کند نیستیم!

آدم بیاید نگاه بکند می‌بیند این زحمات پیغمبر ۲۳ سال و این رنج‌ها و... [حضرت زهرا] دارد

می‌بیند، من که نمی‌بینم! او دارد می‌بیند پیغمبر سه سال در شعب اُبی طالب بودند و مادرش در همین شعب اُبی طالب مرد! حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها را در همان‌جا دفنش کردند. ابوطالب و حضرت خدیجه و بسیاری از افراد [در شعب اُبی طالب مردند] و صدای ضجۀ این بچه‌های مسلمین از شعب اُبی طالب تا نزدیک مسجدالحرام از ناراحتی و گرسنگی می‌رفته است! همهٔ اینها را حضرت زهرا دیده است؛ رفتن به طائف، سنگ خوردن پیغمبر، هجرت به مدینه، فتح مکه، رفتن به جنگ تبوک، جنگ احد، سنگ خوردن به پیشانی و رفتن زره در پیشانی پیغمبر همهٔ اینها را دیده است حالا اِی این ابوبکر آمد همهٔ اینها را برد! و این مردم همین‌طور دارند نگاه می‌کنند! می‌گویند که ای گوساله‌ها! پس این زحمات پیغمبر و جدمان کجاست؟! چه شد؟! آن‌وقت می‌بیند امیرالمؤمنین علیه‌السلام همین‌طور نشسته است! او نشسته و سرش را پایین انداخته است! یا علی پس این زورت را برای چه زمانی گذاشتی؟! این شجاعت برای چه وقتی است؟! فدک ما را گرفتند داری نگاه می‌کنی؟! امیرالمؤمنین

هم می گوید که بیا این آشی است که پدرت برای ما
پخته است و گذاشته رفته است بیا بنشین! حضرت
زهره نمی تواند طاقت بیاورد و بگذرد. آن جهات و
حالات یعنی لازمه آن ظرافت و لطافت نفس
حضرت اقتضاء نمی کرده است که این همه مورد
برای نزول صفات جلالیه و قهریه باشد. همه آن
صفات جلالیه بود و جمال در آن نبود! بیایند بزنند،
بچه اش را سقط کنند، فدک را بگیرند، ولایت را
بگیرند، مردم بروند، طناب دور گردن امیرالمؤمنین
ببندازند و تا مسجد بکشند و به زور بیعت کنند چه
چیزی باقی گذاشتند؟! خدا چه چیزی باقی
گذاشت؟! هرچه بود همه را در آن برهه نازل کرد.

آن امتحان بعد از مرحوم آقا - رضوان الله تعالی
علیه - خیلی امتحان بزرگی بود. اگر این قضیه پیش
نمی آمد ما آن جریانات را خوب نمی فهمیدیم و
مسائل را متوجه نمی شدیم. چطور دو دو تا چهارتا
حق را شخص می بیند اما عمل نمی کند! شخص دارد
پیش من می آید و می گوید که فلانی قرآن ناطق
است! می گویم که قرآن ناطق است؟! معنای قرآن

ناطق چیست؟ گفتم که کسی است که هفتاد بطن قرآن را بداند به او قرآن ناطق می گویند. من طرف را می آورم اگر توانست آیات قرآن را ترجمه کند - بطن آن بماند! بطن اندر بطنش بماند! - اگر توانست ترجمه بکند من می گویم که قرآن ناطق است! خب اگر قبول داشته باشد می گوید که بیاور اما بلند می شود و به طرف می گوید که ایشان دارد آبروی شما را می برد و شما را هتک [حرمت می کند]! خب من می گویم که بیا حرف بزنیم آقا! اولین موقعیت در مکتب امام صادق علیه السلام مکتب بحث است، این اولین موقعیت است!

امام صادق با ابن ابی العوجاء ملحد در مسجدالحرام بحث می کند!^۱ تازه در مسجدالحرام! نمی گویند که از مسجدالحرام بیرون برو تو کافر و مشرک هستی! در مسجدالحرام می نشیند بحث می کند! می گویم که آقا او را بیاور اگر آن شخص این ترجمه قرآن را درست ترجمه کرد بنده به او قرآن ناطق می گویم، عیب ندارد. بعد تلفن می زنند

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۴؛ رساله طهارت انسان، ص ۶۵.

می گویند که خبر دارید چه شده است؟ این آقا سید محسن اینجا آمده است دارد آبروی شما را می برد و فلان می کند! آقا مگر ما چه گفتیم؟! ما گفتیم که این قرآن ناطق اختصاص به امیرالمؤمنین و امام زمان عجل الله تعالی فرجه دارد و فقط او قرآن ناطق است. ما سگ امام زمان هم به حساب نمی آییم! چه دارید می گوید؟! اگر خلاف هست بیا ثابتش کن. ما که فرار نکردیم همین جا هستیم!

من در همین جلسه ای که این دفعه در لبنان بودم چند نفری از همین طلاب سور در منزل آقا ... برای ملاقات ما آمدند و راجع به یک قضیه ای صحبت کردند. من مسئله ولایت تکوینی امام را جلو کشیدم و به آنها گفتم که من راجع به مسئله ولایت تکوینی با هر کسی هست حاضر هستم در اینجا مناظره کنم و تا شش روز دیگر هم لبنان هستم و بعد از شش روز دیگر می روم. صریحاً آمدم گفتم تا فردا نگویند که آمد و حرف زد بعد هم گذاشت رفت! البته آنها هیچ وقت حاضر نیستند. بحث می کنیم و می رویم می نشینیم حرف می زنیم. [می گویند که] نه نه، با

ایشان صحبت نکنید ایشان اگر چیز کند پیغمبر هم نمی‌تواند او را برگرداند! گفتم که چرا صحبت نکنید؟! بفرما بیا دیگر. [می‌گویند:] اگر آقا سید محسن با کسی صحبت کند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم هم دیگر نمی‌تواند او را برگرداند! عجب این آقا سید محسن قوی است که بالاتر از رسول خدا هست! اعمال قدرت می‌کند و اعمال ولایتش از رسول خدا بالاتر است! چون حرف که جواب دارد پس حتماً منظورشان اعمال ولایت است! چون حرف حق جواب دارد. من چیزی می‌گویم شما جواب بدهید. اینها نکات اساسی است که انسان همیشه باید این نکات را مدّ نظرش قرار بدهد و همیشه باید این مسائل را قرین با راه خودش و حرکت خودش قرار بدهد.

دعا کنید دیگر خدا از این امتحانات برایمان پیش نیاورد یا اگر پیش هم آورد که مفری نیست واقعاً خودش دست ما را بگیرد. خودمان این قدر اینجا هارت و پورت و داد و بیداد می‌کنیم موقع امتحان که می‌شود ما هم به آن راه بزنی! می‌گوید که آقا تو که خودت این همه نوارهایت هست، دیگر چرا؟! جداً

می گویم آدم واقعاً می ترسد! فقط باید که اتکاء به خدا بود و غیر از این هیچ راهی نیست و هیچ فایده‌ای ندارد. این همه آقا دارند راجع به قضیه آقای حداد به اینها می گویند که آقا آخر بیایید شما از این آقای حداد ایراد بگیرید من آقا سید محمدحسین از این برمی گردم! خود آقا می فرمودند، من که آن موقع بودم! اصلاً آقا می گفتند که نیاید ایراد بگیرید شما شاید از یک آدم عادی هم نتوانید ایراد بگیرید بیایید امتحانش کنید! یعنی چه در خانه‌ها مخفیانه نشسته‌اید؟!

طرف بلند شده به کربلا رفته است آن وقت زنش را با هزارتا گرفتاری و مشکلات و وضع حمل در طهران - ایران - گذاشته است. آقای حداد بلند می شوند می روند دیدن آن عده‌ای که بودند. من جمله از آن افراد سید هاشم رضوی بوده است. آقای حائری او را می شناسند. از آن مخالفین است که همان است که آقا فرمودند که آن ضد چیز بود، این بود اما اسم نیاوردند. یکی این بود و یکی هم یک شیخی بود که الآن طهران هست. آقای حداد

دارد از باب ولایت می گوید که بابا اگر علم غیب دارید، بفرمایید این علم غیب است. به آن بنده خدا رو می کند و می گوید که آقا شما که آمدید، الآن از وضع عیالتان اطلاع دارید که در چه وضعی هست؟
خب علم الغیب است دیگر!

اگر علم الغیب نبود طرف می گوید که نه آقا اطلاع دارم حالش هم خیلی خوب است و تو هم داری دروغ می گویی. پس معلوم می شود که دروغ نبوده و درست بوده است که نتوانسته جواب بدهد. شما اطلاع دارید الآن عیالتان در چه وضعی هست که بلند شدید آمدید؟! آن وقت او سرش را پایین می اندازد و سید هاشم می گوید که اصلاً به شما چه مربوط است که به کار مردم دخالت می کنید؟! پوفیوز اگر قرار بر این باشد که این و عیالش در این وضعیت باشد این امام حسین در کمرش بزند! بیزار است از یک هم چنین کسی که فرض کنید الآن یک مشکلی و ناراحتی و وضعیت خلافی دارد و بلند بشود به زیارت امام حسین علیه السلام بیاید! خب بگو برای گردش و تفریح آمده ایم! هیچ! دیگر با امام حسین هم کار نداشته باش! اگر با امام حسین کار

داری در سرت می زند!

حالا آقای حداد دارد او را متنبه می کند او می گوید که به تو مربوط نیست شما دخالت نکنید حتی گفت: فضولی، نمی دانم! اما دخالت را می دانم گفت! آقای حداد هم گفت که اگر قرار بر دخالت ما نیست ما کاری نداریم. بلند شدند از مجلس بیرون آمدند و به خانه شان آمدند. از آن اول در قبال حق چماق و چوب بوده است. خب جواب بده، این حرف آقای حداد درست است یا غلط است؟! جواب بده! دخالت نکن یعنی چه؟! باید بگویند که آقا عیال شما ناراحت است که ایشان این حرف را زدند؟! قضیه ات چطور است؟! تشویقش بکند. چرا؟ می خواهد جلو را ببندد جلو نیاید و آقای حداد مطرح نباشد. قضیه این است! می خواهد آقای حداد مطرح نباشد این طوری می گویند که دخالت و فضولی نکنید. این حالت، حالت خطر است و این حالت را نباید داشته باشیم. آن وقت یکی هم مثل آقا گوش می کند. آقا هم در یکی از این سفرها که آمده بودند وضعیت والدۀ ما وضعیت نابسامانی بود. آن

همشیره دوم ما که عیال آقا سید... هست خیلی عجیب حالش بد شد! اصلاً چشمش بالا رفته بود و سفیدی چشمش پیدا بود! ۴۱ درجه تب داشت گاهی اوقات به ۴۱ و نیم هم می رسید. هم سرخک و هم سینه پهلوی گرفته بود. هردو باهم! اصلاً چشمش سفیدی بود و این سیاهی بالا می رفت. آن هم در احمدیه و آن هم در آن اوضاع و در آن زمان در زمستان یک بساطی بود!

واقعاً من گاهی اوقات... یک روز دیگر خیلی وضعش چیز شده بود و گفتند که به بیمارستان باید ببریم. دکتر نفیسی که الآن فوت کرد پزشک اطفال معروفی بود. ما بچه بودیم همه را پیش او می بردند و خیلی پزشک معروفی بود. می گفت که این دیگر باید در بیمارستان بیاید و زیر نظر باشد والا از بین می رود و پنج روز هم در بیمارستان اطفال و کودکان همان پل چوبی دروازه دولت دروازه شمیران بود و حالش بهتر شد و دیگر خوب شد. همان موقع والدۀ ما به آقای حداد متوسل می شود و در همان حال توسل می گوید که من دیگر نمی توانم و کشتم نسبت به این تمام شده است. همان وقت - حالا

صلاح بر این بود - موقع ظهر آقای حداد به آقا رو
می‌کند و می‌گویند که آقا سید محمد حسین شما باید
به طهران برگردید تمام! حالا تازه یک ماه هست که
آقا رفتند. آقا رو می‌کند و می‌گویند که چشم. حالا
همیشه آقا حداقل دو ماه می‌رفتند. هفتاد روز یک
وقت هشتاد روز می‌رفتند. ما آنجا خوشحالی
می‌کردیم که آقا می‌رفت و هر کاری دلمان
می‌خواست می‌کردیم! مادر بیچاره مان! چه بر سرش
می‌آوردیم! هیچ!

آقا محمد علی خلف‌زاده می‌آید پای آقای حداد
را می‌بوسد و می‌گوید که آقا، آقا سید محمد حسین
تازه آمده است چرا می‌گویید که الآن برگردد؟ این
که الآن تازه آمده است! آقای حداد به او می‌گوید که
حاج محمد علی هزار مقابل تو، من آقا سید
محمد حسین را می‌خواهم ولی صلاح بر این است
که برگردد! هزار مقابل تو، من این آقا سید
محمد حسین را می‌خواهم! آقا می‌فرمودند که ما
همان روز یا فردای آن روز رفتم خروجی گرفتم و
پس فردا حرکت کردیم آمدیم. وقتی آمدیم دیدیم

چه بساطی شده است! بیا و بین چه اوضاعی هست!
یکی مثل آقا است که نه می گوید: بله و نه می گوید:
نه؛ تا به او می گویند که برگرد فوری برمی گردد.
خب این آقا سید محمدحسین می شود. یکی هم به
او می گویند که برگرد می گوید که فضولی موقوف و
دخالت هم ممنوع است! این هم همین می شود و الآن
هم هستند.

علی‌ایّ حال حساب می گیرد و کار روی حساب
است. خب امشب شب عید است و إنّ شاء الله عیدی
ما را از امام حسین شما امشب بگیرید! به امام حسین
بگویید که آقا به خیریت ماها نگاه نکند و به
بزرگواری خودش نگاه نکند والاّ اگر بخواهد به
خریت ما نگاه نکند روز قیامت جلویش را می گیریم!
می گوییم که ما که در این دنیا گفتیم!

تلمیذ: طرح این درس همین بود که عیدی از شما بگیریم والاّ جسارت نخواستیم بکنیم.

استاد: اینها هم برای همین است که فهم و ادراک
انسان در معارف باز بشود و بیخود هرجا پا نگذارد
و پا را هرجا نگذارد و در قدم‌هایش احتیاط کند و در
مسائل جانب احتیاط را داشته باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد